



۲۰۱۳/۰۹/۱۵

داکتر سيد عبدالله کاظم

قانون و حاکمیت قانون پایه های اساسی دیموکراسی و عدالت

هدف از این نوشته بررسی نقش قانون و حاکمیت آن در نهادینه شدن دیموکراسی و تأمین عدالت فردی و اجتماعی در یک جامعه دارای نظم و ثبات است و انگیزه این بررسی را ابراز نظر یک هموطن عزیز تشکیل میدهد که در ریچه نظر خواهی چنین نوشته بودند: «در شرایط موجود افغانستان قانون عملاً نه چیزی را کم و نه چیزی را زیاد می کند، بلکه این انسان ها و قدرت ها اند که قانون را می سازند، دولت را تشکیل می دهند و هرکس بر طبق قدرت و توانائی اش در آن جا می گیرد و به نفع خود کار می کند. در قدم دوم و سوم ملیون ها مردم بیچاره ای مطرح هستند، آنهم برای آنکه کار بجائی نرسد که دست به شورش و قیام زنند».

اینکه بر طبق نظر فوق: قانون نقشی چندان بازی نمی کند و فقط انسان ها و قدرت اند که به نفع خود کار می کنند و قانون در دست آنها می چرخد و در مقابل مردم بیچاره ای قرار دارند که در صورت نا امیدی دست به شورش خواهند زد، یک واقعیت مسلم است که خصوصیات بارز یک جامعه دچار بحران و فاقد حاکمیت قانون را به نمایش می گذارد، واقعیت تلخی که نهال دیموکراسی و عدالت را در این ریگزار سوزان از ریشه می خشکاند و بدست طوفان خودسری و مطلق العنانی نابود می سازد.

این عین حالتی است که اکنون در کشور ما جریان دارد که ادامه آن منجر به سقوط کشور در پرتگاه نیستی خواهد شد. برای نجات از این حالت مصیبت بار و رهائی از این پراگندگی و «انارشی»، عده ای از هموطنان صاحب نظر هر یک به نوبه خود راه های حلی را ارائه می دارند که به نظر شان با توسل به آن کشور می تواند از این بن بست نجات یابد. بعضی ها نجات را اندورن اوضاع فقط به وسیله تغییر یک یا چند شخصیت جست و جو نموده و فکر می کنند که با موجودیت همان چند شخصیت متصف به صفات عالی می توان کشور را از این مرداب بیرون کرد. جای شک نیست که تغییر با موجودیت همچو اشخاص آگاه و دلسوز بستگی دارد، ولی ترس از آنست که هر شخص متصف به صفات عالی اگر در این «دیگ رنگریزی» بیفتد، هم رنگ خود را خواهد باخت و هم رنگ دیگ را به خود کاملاً جذب خواهد کرد و در نتیجه از آن یک موجود رنگ باخته و به اصطلاح «ابلق» بیرون خواهد شد که نه نشانی از خود خواهد داشت و نه رنگی از رنگریز، چنانکه همین حالا یکعده از شخصیت های با دانش و مسلکی از خارج به وطن برگشته و شامل در قدرت متأسفانه با همین رنگ باختگی دچار شده اند.

شرحی از دیموکراسی با ذکر دو مثال:

چند سال قبل در یک برنامه تلویزیونی هموطن عزیزی از من در باره مفهوم دیموکراسی سؤال کرد که جواب را با ارائه یک مثال ساده توضیح کردم. برای افاده بهتر این مطلب که چگونه قانون و حاکمیت آن دیموکراسی و عدالت را در جامعه استحکام می بخشد، لازم میدانم آن مثال را بار دیگر تکرار کنم، البته با ذکر مشاهداتی که از جریان عبور عراده جات و پیاده روها در یک چار راه مزدحم شهر بیان می شود، بدین شرح:

نخست در کابل در یک چار راه مزدحم شهر در اثر عبور یکبارگی موترها از چهار سمت جاده بند می شود و هیچ راننده نمی خواهد به راننده دیگر حق عبور بدهد و هر یک می کوشد تا راه را برای خود باز کند ولی هیچیک موفق به آن نمی شود. به هدایت پولیس ترافیک کسی توجه ندارد و در گوشه ای همه شاهد جدال دو راننده هستند که موترهای شان باهم تصادم نموده و یکی دیگر را ملامت کرده و دست و یخن شده اند، مردم به اطراف حادثه حلقه زده و جنگ دو راننده را نظاره می کنند. پولیس ترافیک از رهنمائی عاجز مانده و در گوشه ای جاده حیران از اوضاع بی حرکت ایستاده است و از هر طرف آواز «هارن» موترها بلند است. کسانیکه عجله دارند، بس ها و تکسی ها را ترک می گویند و پیاده با شتاب بطرف کار خود روان استند. این حالت بندش در چار راه ساعت ها دوام می کند و همین وضع راه بندان هر روز چند بار به دلیل عبور موتر شخصیت های عالیرتبه تکرار می شود، ولی هیچکس در قصه مردم نیست و آواز کس به جانی نمی رسد. این حالت زار به حیث یک واقعیت تلخ هر روز

د پائو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

جریان زندگی عادی را مختل می سازد و آهسته آهسته مردم آنرا جزء زندگی روزمره دانسته و با آن عادت می کنند. این وضع به گفته یک دوست «خودسری، بی مبالائی، خودکامی و مطلق العنانی» است که از فقدان قانون و نارسائی در تطبیق قانون یعنی ضعف حاکمیت قانون به وجود می آید و مسبب همچو انارشی و بی نظمی می شود.

حالا برمیگردم به شرح وضع در محل یا کشور دیگر که با موجودیت قانون و رعایت آن به وسیله مردم و تن دادن به حاکمیت قانون شکل دیگر دارد: در یک چار راه مزدحم وقتی چراغ ترافیک سرخ می شود، هر راننده مکلف است توقف کند و با سبز شدن چراغ به سمت معین خود به حرکت افتد. نصب چراغ های ترافیک در گوشه های چار راه نه تنها عبور موترها را بالترتیب رهنمائی می کند، بلکه مجال عبور پیاده روها را نیز فراهم می سازد. فاصله های زمانی مشخص در تغییر رنگ چراغ از سرخ به زرد و سبز نظر به تکاتف تردد موترها و پیاده روها چنان سنجیده شده که عدالت نسبی را برای هر راننده و پیاده رو در عبور از سرک بصورت عادلانه میسر می کند. مردم با رعایت این نظم چنان عادت کرده اند که هرگاه در نیمه شب، وقتی جاده کاملاً خلوت است، راننده خود را مکلف در رعایت قانون می داند و با آنکه هیچ موتری در جاده نیست، اما راننده در چراغ سرخ چار راه متوقف می شود، در حالیکه در نیمه شب نه پولیس است و نه مراقبی، ولی راننده به حکم اطاعت از قانون می ایستد. اینجاست که ما در همچو حالت شاهد نهادینه شدن کامل دیموکراسی و عدالت می باشیم که راننده بوسیله دستوری که از تغییر رنگ چراغ سرخ و سبز می گیرد، خود را مکلف به رعایت قانون می داند.

این وضع نمونه کامل از موجودیت قانون و حاکمیت قانون به مفهوم اطاعت خودی از قانون است و در قبال آن می بینیم که چگونه نظم در جامعه بوسیله احترام و رعایت قانون ایجاد می گردد. و این خود نشانه ای از قوام دیموکراسی در یک جامعه قانونمند پنداشته می شود.

در این ارتباط بخاطر دارم روزی یکی از دوستان روی آمد سخن به من قصه کرد و گفت: «مهمان قدرتمندی را که تازه برای اشتراک در یک محفل از افغانستان به امریکا آمده بود، می خواستم در ختم محفل به محل اقامت او در هوتل برسانم. نیمه های شب بود و جاده خالی از ترافیک و عابری نیز دیده نمی شد، وقتی در چراغ سرخ موتر را توقف دادم، مهمان رو به من کرد و گفت: برو جاده خالیست!، مکئی کردم و به احترام برایش گفتم: اینجا کابل نیست!»

در مثال فوق میتوان عنصر رعایت آزادی را که مشخصه بارز دیموکراسی است، نیز به وضاحت مشاهده کرد یعنی هر راننده حق دارد در حدود سرعت معینه از هر جاده عامه برطبق میل و ضرورت خود استفاده نماید، مگر در محلات ممنوعه و یا شخصی. در اینجا محدود ساختن سرعت و مشخص ساختن محلات توقف، پارک کردن، تبدیل خط و چرخش به سمت راست و چپ همه در قوانین ترافیکی معین گردیده و هر راننده با داشتن جواز و رعایت قانون، حق مساوی رانندگی را دارد. تعیین سرعت حد اکثر و اندازه وقت توقف حین روشن بودن چراغ سرخ نشانه ای از عدالت نسبی است که به هر راننده یکسان و بدون امتیاز زمینه عبور بدون خطر از چارراه را میسر می سازد.

در دو مثال فوق یکی در کابل حالت بی نظمی را چنانکه «است» مشاهده میکنیم و اما در مثال دوم نمونه ای از یک محل یا کشور دیگر را می بینیم که حاکمیت قانون در آنجا استحکام یافته و یک نظم کامل و یک حالت «باید» را برای ما بازگو می کند و ما را متوجه این رسالت می سازد تا حالت «است» را به حالت «باید» تغییر دهیم. همان طوری که گفته آمد، اینکار با میسر ساختن شرایط ذیل تحقق یافته می تواند:

- ۱ - تجدید نظر دقیق بر قوانین ترافیکی و عیار نمودن آن با شرایط روز،
- ۲ - موجودیت یک اداره سالم و تربیه مجریان صادق در تطبیق قوانین،
- ۳ - تدارک وسائل و امکانات لازمه برای تطبیق قوانین،
- ۴ - دادن آگاهی لازم برای افراد جامعه و تأکید بر رعایت مکلفیت های قانونی،
- ۵ - تعیین جزای قانونی برای متخلفین و تطبیق آن بر هر متخلف بصورت مساوی،
- ۶ - کنترول و مراقبت های قبلی و بعدی از تطبیق صحیح قانون.

تعمیم دو مثال در ساحات دیگر:

دو مثال فوق را میتوان در همه امور یک کشور تعمیم بخشید یعنی به همان شکلی که جریان ترافیک در یک چارراه کابل بینظمی را بار می آورد، عین حالت در سرتاسر کشور به مشاهده میرسد: در یک وزارت و اداره محل، در

شورای ملی، در مؤسسات خصوصی و جامعه مدنی، در یک مکتب، در داخل یک خانواده و حتی در یک گردهمایی دوستان که هریک به راه و اندیشه خود روان میباشند، بدون آنکه به دیگران فکر کند و نتیجه آن در مجموع مواجه شدن جامعه با بی نظمی، سردرگمی و اختلال اوضاع است. اما برعکس در کشور دیگر که همه امور بوسیله قانون و حاکمیت قانون تنظیم می گردد و مردم در قبال آن به مکلفیت ها و وجایب خود آگاه و در اجرای آن احساس مسؤلیت وجدانی می کنند، نظم اغلب با رعایت ارزش های دیموکراتیک و عدالت بطور «خودکار» تأمین می گردد.

اکنون سؤال اساسی اینست که چگونه می توان وضع کشور خود را از حالت «است» به حالت «باید» تغییر داد؟ در جواب این سؤال بازهم به مثال ساده فوق رجوع می کنیم و برای تغییر در مجموع باید از همان شیوه کار گرفت. به عبارت دیگر از اصلاح قوانین کشور آغاز کرد و قدم های بعدی را در چوکات یک ستراتیژی و پلان مشخص، عملی و دقیق برای رسیدن به هدف نهائی که منتج به استقرار و نظم قانونی گردد، عملی نمود. بدون شک انجام این رسالت کار ساده و وظیفه یک شخص و یا یک اورگان نیست، بلکه هر فرد در حدود نقش و صلاحیت و توان خود باید در آوردن همچو تغییر که با زندگی هر یک ارتباط می گیرد و از مزایای آن هریک مستفید می شود، مشترکاً صرف مساعی نماید. انداختن بار مسؤلیت از شانه یکی بر شانه دیگر و خود را مبراء از هر نوع مسؤلیت دانستن، کار را بجائی نمی رساند و رهائی کشور را از این «دائره خبیثه» میسر نمی سازد. در این راستا مسؤلیت ها به شکل هرم برطبق صلاحیت ها بیشتر از همه متوجه اشخاص شامل در قدرت می گردد و هرکی با صلاحیت های بیشتر که در رأس و نزدیک به رأس هرم قرار دارد، مسؤلیت ها نیز به همان اندازه بیشتر متوجه آنها است، زیرا گروپ اشخاص در مقام های بالائی هرم نقش رهبری جامعه را بدوش دارند و اهمال و اغفال شان در وظیفه، جامعه را بطرف مصیبت و رکود و در نهایت به انقراض می کشاند. اینجاست که آنها در برابر ملت و مردم بیش از دیگران مسؤلیت دارند و اهمال شان در انجام این وظایف مهم به مثابه خیانت و حتی خیانت ملی پنداشته می شود. آنها هستند که روابط کشور را با جهان و کشور های دیگر تنظیم می کنند و باید در استحکام این روابط دقیقانه منافع دراز مدت مردم و کشور خود را در نظر گیرند، بخصوص وقتی کشور به حمایت های چند جانبه اعم از سیاسی، نظامی، اقتصادی و تکنالژیکی کشورهای دیگر نیاز داشته باشد، امور را باید از طرق دیپلوماتیک و با تفاهم دوستانه پیگیری نمایند، نه آنکه با بازی های نوع «طفلان» فضای اعتماد و همکاری را مکرر سازند و کشور را در سرایش مشکلات سوق دهند.

نقش قانون و حاکمیت قانون در ایجاد نظم:

اکنون تغییر حالت «است» به حالت «باید» یک رسالت همگانی محسوب میشود که همه دست بدست هم دهند و فضای انارشی را به یک فضای حاکمیت قانون مبدل سازند تا در قبال آن دیموکراسی و عدالت در کشور تدریجاً قوت گیرد و جامعه را بسوی نظم و ثبات بکشاند. در این کار آوردن اصلاحات لازم در قوانین کشور قدم اول است تا به وسیله آن اقدامات بعدی مشروعیت پیدا کند. البته همین حالا کشور فاقد قانون نیست و ما در هر ساحه قوانین نافذ داریم که متأسفانه بعضی از مشکلات اجرایی از خلاء های همین قوانین به وجود آمده اند. باید این خلاء ها تشخیص و برطبق شرایط عینی و ذهنی کشور و مردم اصلاح گردند. قانون اساسی نیز در بعضی موارد دچار همین نوع خلاء هاست، زیرا این قانون در اول مرحله برابر به «اندام» کشور بریده و دوخته نشده است و در مواردی تحت تأثیر نقاط نظر و افکار وارد شده از بیرون شکل گرفته و گاهی هم در لویه جرگه مورد معامله گروپ های مشخص در جهت امتیاز گیری ها قرار گرفته است.

بهرحال اصلاح قوانین به شمول قانون اساسی قدم اول در راه حاکمیت قانون بشمار میرود تا به اساس آن جامعه از هم پاشیدگی نجات یابد و راه را بسوی دیموکراسی و عدالت به حیث دو عنصر مهم حیات اجتماعی هموار کند. بعضی ها اکنون از انتخابات «شفاف، عادلانه و همه شمول» صحبت می کنند، ولی از خود نمی پرسند که این آرزومندی چگونه می تواند در این آشفته بازار حاکم در سیاست کشور تحقق یابد؟ همچنان دیده می شود که چگونه از یک قانون به مقاصد خاص بهره برداری صورت می گیرد و حتی شورا در اثر نفوذ یک عده، یک قانون را به هدف مشخص و به اندام یک شخص برش می کند و می دوزد، طور مثال بزرگداشت روز «شهید» مصادف در روز شهادت مرحوم قوماندان مسعود که واضحاً یک هدف خاص در آن نهفته است. اگر وضع قوانین در کشور با همین روحیه و معیار به تصویب برسند، نه تنها همچو قوانین به حال جامعه مفید نمی باشند، بلکه جامعه را بیشتر به طرف قطبی شدن و دامن زدن اختلافات سوق می دهد و هم یک عده را علیه آن تحریک می دارد که مجبور می شوند در برابر اضافه سرانی ها موقف گیرند. با این شکل جامعه با یک کشمکش جدید و بی فائده مواجه می گردد. اگر هواداران شهید مسعود می خواهند به مقصد گرامی داشت از رهبر خویش محافلی

باشکوه برپا دارند، این حق شان است و کسی مانع شده نمی تواند، اما اگر روز شهادت او را شورای افغانستان بنام روز شهید رسمیت می دهد و همه شهداء را که بعضاً بیشتر از او مصدر خدمت به کشور شده اند، زیر تأثیر روز شهادت او قطار می کنند، این کار درست نیست و یکنوع خاک پاشیدن در چشم ملت است.

نگاهی به محافل شاندار که در همین یکی دو روز در کشور بنام روز «شهید» برگزار شده اند، واضح می سازد که «نام از همه، ولی کام از یکی» است. با تمام احترام به شهدای گلگون کفن وطن و اتحاف دعا در حق آنها که بدون ادعا و مدعا فقط در راه خدا، دین و وطن جان خود را فدا کرده اند، این سوال مطرح می شود که چرا روز شهید، در روز شهادت یک شهید خاص برگزار شود؟ آیا شهداء را با ادعا و مدعای شان می توان درجه بندی و از هم تفکیک کرد یا به حساب رنگ خون شان از همدیگر امتیاز داد؟ اگر معیار گذشتن از جان است، همه در یک ردیف اند و اگر چیزهای دیگر است، نباید آنرا به حساب همه شهداء مسمأ کرد. طوریکه دیدیم در محافل بزرگداشت فقط یک ستاره از آسمان همه شهیدان درخشش فراوان داشت و هرکی سخن گفت در وصف همان یک ستاره و همان یک شهید بود. اینکار از عدالت بدور و در حق سایر شهداء یک جفای آشکار است.

من یکماه قبل در سرویس اخبار جریان یک مجلس بزرگی را تحت ریاست یکی از معاونین وزارت دفاع مشاهده کردم که با اشتراک تعداد کثیر نمایندگان وزارتها، پوهنتون ها، سازمانها و مسؤولان ولایات در آن وزارت داور و روی چگونگی از بزرگداشت روز شهید مصروف برنامه ریزی بودند. در حالیکه برای بزرگداشت از روز استرداد استقلال کشور به حیث یک روز «پر افتخار ملی» کوچکترین آمادگی در زمینه گرفته نشده بود و با آویزان کردن چندعکس، آنهم از کسانی که هرگز در استقلال نقش نداشتند، از جمله احمد ولی کرزی (برادر رئیس جمهور) و یک تعداد دیگر و با ایراد یک بیانیة بسیار مختصر و کوتاه توسط رئیس جمهور و گذاشتن حمایل گل محفل به پایان رسید. برعکس در روز شهید خود شاهد گل گذاری ها و محافل شاندار بودیم، نه تنها در کابل، بلکه در اکثر ولایات کشور که تعداد کثیر مردم و مامورین دولت را دور هم آورده بودند و سخنرانی های که کمتر به موضوع شهدا بطور عموم و اما بیشتر متمرکز بیک شهید و آنهم به شکل یک «کمپاین» انتخاباتی صورت گرفت.

در این محفل معاون رئیس جمهور اختلاف نظر خود را با سیاست رئیس جمهور در مورد طالبان به وضاحت بیان کرد و نیز در تضاد به قانون اساسی در مورد اوصاف کاندید ریاست جمهوری نخست از «مسلمان» بودن و بعد در نقش کاندید در جهاد و مقاومت تأکید کرد و در ضمن به حیث یک مشخصه ضعیف از «افغان» بودن نام برد، در حالیکه در قانون اساسی کشور مشخصه «اشتراک در جهاد و مقاومت» درج نمی باشد. اینکار معاون رئیس جمهور تخطی واضح از قانون اساسی کشور است که باید مورد سؤال قرار گیرد.

همچنان گفته های سیاف که کاملاً مغایر با گذشته های او بود. از این معلوم می شود که در پس پرده برگزاری روز شهید، اهداف دیگر از جمله نمایش همبستگی و نیرومندی «اتحاد شمال» و جلب نظر مردم بسوی کاندید های احتمالی آن گروپ جهت رسیدن به قدرت «سلطانی» ریاست جمهوری کشور شامل اجندای اصلی آنها بود. با این ترتیب دیده می شود که در حالت انارشی چطور استفاده های سوء از وضع قانون صورت می گیرد و دستگاه دولت را دچار انحطاط و بحران می سازد.

با شرح فوق متوجه می شویم که بالای منافع قومی، زبانی و مذهبی چگونه مسائل از اصل به فرع می رود و چگونه دست های مرئی در قطبی شدن قضایا عملاً فعالیت می کنند تا بار دیگر کشور را به بیراهه بکشاند و در این راستا همان شخصیت های آزمون شده می خواهند با ذریع و دسایس مختلف بار دیگر عنان قدرت را برای پنج سال دیگر در دست گیرند. اینجاست که وظیفه مردم و بخصوص نسل آگاه و جوان کشور و آنهاست که کارت رأی دهی در دست دارند، بیشتر از هر وقت دیگر تبارز می کند و به تاسی از رسالت ملی، ایمانی و وجدانی باید آنها عاقلانه، مسؤولانه و آگاهانه به کسی رأی دهند که بتواند کشور را از این ورطه فلاکت بار و از دست مغرضان شناخته شده برهاند و بدست یک شخصیت آگاه، ملی، پاک و عامل بسپارد که جز منافع ملی به چیزی دیگر نیندیشد و با تشکیل یک گروپ از شخصیت های دانشمند، خبیر و پاک، شیرازه تحول را از حالت «است» به حالت «باید» پی ریزی و راه اندازی کنند و من الله التوفیق.

پایان

د پانوی شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
پاډونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ